

گفت و گوهای روزنامه صبا به یاد استاد ناصر تقوایی؛

راوی قاب‌های ماندگار

خبر تلخ بود؛ خبری که دل هر سینماگر و دوستدار هنر را به درد آورد. «ناصر تقوایی، فیلمساز و مستندساز بزرگ ایران، چشم از جهان فرو بست». مرگ او اما تنها پایان یک زندگی نبود؛ بلکه یادآور سال‌ها سکوت و بی‌مهری‌ای است که این هنرمند برجسته، پیش از رفتن، با آن روبه‌رو شد. در گفت‌وگوهایی که با هم‌نسلان، همکاران و شاگردان او انجام دادیم، تصویری زنده و چند بعدی از تقوایی به دست آمد؛ مردی که قاب‌های ماندگار، زاویه دید منحصر به فردش و وفاداری‌اش به سینما و حقیقت، هنوز الهام‌بخش نسل‌های بعدی است. همکارانش از تعهد بی‌چون و چرای او به اصول هنری گفتند و شاگردانش یادآوری کردند که چگونه تقوایی با صبر و صراحت، مسیر سینمای ایران را شکل داد و به آنها درس مقاومت و اصالت آموخت. آنچه در این گفت‌وگوها برجسته شد، ایستادگی او در برابر کوتاه نیامدن از ارزش‌ها و وفاداری همیشگی‌اش به سینما و روایت حقیقت بود، حتی در سال‌هایی که جامعه هنری و نهادهای فرهنگی کمتر قدر او را دانستند و بی‌مهری‌ها ادامه داشت. این روایت‌ها نه تنها یاد تقوایی را زنده نگه می‌دارند، بلکه به نسل امروز سینما یادآوری می‌کنند که هنر واقعی همیشه نیازمند شجاعت، صبر و صداقت است.



احمد طالبی نژاد:

ناصر تقوایی؛ کسی که جایگزین ندارد

سمیه خاتونی گفت‌وگو

در پی درگذشت استاد ناصر تقوایی، به سراغ یکی از هم‌نسلان او، احمد طالبی نژاد رفتیم، رفیق و دوست قدیمی ناصر تقوایی که میتوان از او به عنوان یکی از سینه‌سوخندگان سینمای موج نو یاد کرد. نسلی که با سینمای موج نو و آثار داریوش مهرجویی، مسعود کیمیایی و ناصر تقوایی و... سینمای ایران را آموختند و قلم زدند. در این گفت‌وگو طالبی نژاد فقدان و ضایعه درگذشت این هنرمند را بدون بازگشت و جایگزینی خواند.

دغدغه اصلی من این است که آقای ناصر تقوایی در چند دهه اخیر کار نمی‌کردند. از نظر شما فقدان ایشان چقدر در سینمای ما تاثیر دارد و چرا این ضایعه برای همه ما اینقدر ناراحت‌کننده بود؟
واقعیت این است که مرگ یا زندگی ایشان تاثیر چندانی روی سینمای امروز ایران نداشت، چون سینمایی که تقوایی دنبالش بود، این سینما نبود. او به دنبال یک سینمای متعالی بود؛ سینمایی که در عین سرگرم‌کنندگی مثل «دایی جان ناپلئون» حرفی برای گفتن داشته باشد و فضای جامعه را جهانشمول تر به نقد بکشد. اما چیزی که امروز داریم، بیشتر سرگرمی‌هایی است شبیه کاباره، کافه، و فیلم‌های فارسی‌های سابق که هیچ ارتباطی به سینمای تقوایی ندارد. حتی اگر زنده بودند و فیلم می‌ساخت، ظاهراً سینمای تقوایی و امثال او هیچ تأثیری بر سینمای امروز نداشتند. بنابراین بودن یا نبودنش از نظر صنعت سینمای ایران فرقی نمی‌کند، ولی این افسوس برای نسل ما و نسل‌های قبل وبعد است که یک فیلم‌ساز فرهیخته و بزرگ، که هر اثرش ماندگار بود، چرا باید در انزوا از دست برود.

این انزوا بیشتر به خاطر شرایط بیرونی بود یا خود ایشان هم مقصر بودند؟
هم خودش مقصر بود، هم شرایط بیرونی؛ از نظر هیچکس مهم نبود که ناصر تقوایی دارد دره‌ذره آب می‌شود. هیچ کاری نکردند و عاقبت همین شد که امروز خبرش منتشر شد و همه ناراحت شدیم.

از همکاری مشترک خود با ناصر تقوایی بگوئید...
تنها همکاری من با تقوایی مربوط به کتابی است به نام «به روایت ناصر تقوایی» که سال‌ها پیش منتشر شد و استقبال خوبی داشت. این کتاب توسط خود ایشان بازنویسی شده و چاپ چهارمش توسط نشر نقش چشمه منتشر شده است. چاپ پنجم هم در دست آماده‌سازی است. این کتاب زندگی شخصی، خانوادگی و سینمایی آقای تقوایی را در بر می‌گیرد.

سینمای تقوایی تا چه اندازه درگیر و تنیده با تجربه زیسته و نوع تعامل او با جهان بود؟
فیلم‌های او بیشتر اقتباس از ادبیات معاصر ایران و جهان بود، اما رد پای زندگی نسبتاً دشوار کودکی و نوجوانی ایشان در خوزستان در همه فیلم‌ها دیده می‌شد.

در همکاری با ایشان چه خصوصیت خاصی دیدید که در دیگران ندیدید؟
عدم حسادت، نگاه عمیق و پرپیمان و اندیشمندانه‌ای که نسبت به همه چیز داشت. درباره هر موضوعی می‌توانست ساعت‌ها صحبت کند و حرف‌های درست بزند.

انعطاف ایشان در تغییر مسیر و کوتاه آمدن تا چه اندازه بود؟
تقوایی در حوزه کارش انعطاف نداشت؛ یعنی کوتاه نمی‌آمد. به همین دلیل فاصله‌های بین فیلم‌هایش زیاد بود. این نشان می‌دهد حاضر نبود به خاطر مصلحت کوتاه بیاید و یا به مخاطب عام باج بدهد. خیلی سفت و سخت و محکم بود.

وقتی خبر فوت ایشان را شنیدید چه حسی داشتید؟
راستش، از خیلی وقت پیش منتظر چنین لحظه‌ای بودم. روز خوبی نداشتیم، ولی نمی‌گویم شوک شدم، اما حالم بد شد. احساس کردم کسی را از دست دادیم که به این راحتی‌ها نمی‌شود جایگزینش کرد.

مارال بنی‌آدم باز یگر سینما:

فقدان استاد، پایان یک فصل باشکوه از تاریخ سینمای ایران است

مهدیه مالکی گفت‌وگو

به گفته مارال بنی‌آدم، میراث استاد ناصر تقوایی چیزی فراتر از آثار ماندگار اوست؛ آنچه از او به جامانده، دقت بی‌بدیل، صداقت بی‌پیرایه و نگاهی عمیق و انسانی است که در سینمای ما کمتر نظیرش یافت می‌شود. او می‌گوید: فقدان ناصر تقوایی، تنها از دست دادن یک فیلمساز نیست، بلکه پایان یک فصل باشکوه از تاریخ سینمای ایران است.

مارال بنی‌آدم، بازیگر سینما و از شاگردان استاد، با اندوهی عمیق از درگذشت او یاد می‌کند و می‌گوید: از سال ۱۳۸۳، با عشق به نام و اندیشه او یا به کلاس‌های فیلمنامه‌نویسی‌اش گذاشتم؛ حاصل آن سال‌ها، نگارش چندین فیلمنامه و ساخت فیلم کوتاهی بود که نخستین گام‌های هنری من را رقم زد. افتخار بزرگ زندگی‌ام آن بود که استاد تقوایی چند سکانس ابتدایی فیلمنامه‌ام را خودشان نوشتند و فرزند ایشان نیز در فیلم من ایفای نقش کرد. هر چند من در کلاس فیلمنامه‌نویسی شاگرد ایشان بودم، اما استاد همواره تأکید می‌کردند که باید بازیگری را ادامه دهم و فیلمنامه‌هایم را خودم بازی کنم. شاگردی نزد ایشان، برای من سعادت بزرگ و تجربه‌ای تعیین‌کننده بود.

او در خاطره‌های شیرین از آشنایی با استاد می‌گوید: روزی پس از پایان کلاس، استاد منتظر تا کسبی بودند. به شوخی گفتیم: استاد، من می‌تومم شما رو برسونم. گفتند: «راه من خیلی دوره، اون سر دنیاست»، و من بی‌آنکه بدانم این جمله، دیالوگی از فیلم «کاغذ بی‌خط» است. پاسخ دادم: آگه اون سر دنیا هم باشه، من شما رو می‌رسونم. بعدها که فیلم را دیدیم، تازه به شباهت این گفت‌وگو پی بردم. شاید همین تقدیر بود که مسیر زندگی‌ام را شبیه قهرمان آن فیلم کرد؛ کسی که در آرزوی نوشتن است و سرانجام بازیگر می‌شود. او با اندوه از آخرین دیدار خود با استاد یاد می‌کند: سال ۹۴، استاد همراه با خانم وقامهر، به تماشای نمایشی از مادر ایران‌شهر آمدند و رنگ آغاز اجرا را به صدا درآوردند. همان شب، برای من یادگاری شد که تا همیشه در خاطر مانده است. مارال بنی‌آدم درباره شیوه تدریس و نگاه استاد گفت: نام ناصر تقوایی، برای شاگردانش یادآور احترام، شرافت و سکوت اندیشمندانه است. او فقط فیلمساز نبود، بلکه نگاهی شاعرانه و وسواسی به جهان داشت؛ نگاهی که در هر قاب فیلم‌هایش جاری بود. او به ما آموخت که برای گفتن، گاهی باید سکوت کرد؛ همان کاری که خودش سال‌ها با وقار و فروتنی انجام داد.

او اظهار داشت: استاد تقوایی انسانی آرام، عمیق و صادق بود. از ناخدا خورشید تا کاغذ بی‌خط، در همه آثارش آدم‌های واقعی و جزئیات شاعرانه زندگی را تصویر می‌کرد. در کلاس‌هایش زمان از معنا می‌افتاد، جان غرق در جهان او می‌شدیم که غروب را نمی‌دیدیم. آن کلاس‌ها نه فقط درس فیلمنامه‌نویسی، بلکه درس زیستن، اندیشیدن و صداقت در هنر بود. وی استاد ناصر تقوایی را فیلمساز دانست که در آثارش، ادبیات، جامعه و سینما در هم تنیده بودند و از دل این پیوند، تصویری صادقانه و زلال از انسان ایرانی پدید می‌آمد و افزود: کاراکترهای فیلم‌های استاد، ساخته‌ی خیال نبودند؛ واقعی بودند، بی‌ادعا، بی‌قهرمان‌سازی. تقوایی در سکوتش فریاد داشت؛ سکوتی مؤثر و شریف. کار نکردن او نه از ناتوانی، که از شرافت و پذیرفتن سازش با سانسور و اجبار بود. او هرگز در برابر تحمیل‌ها سر خم نکرد. استاد تقوایی، سرمایه‌ای ملی بود. باید هزاران فیلم می‌ساخت، نه برای دیده شدن، بلکه برای ماندگار شدن در حافظه‌ی فرهنگی ما. آثارش بی‌بدیل و بی‌نظیرند؛ نمونه‌هایی نادر از صداقت، ظرافت و نگاهی انسانی در سینمای ایران. او با تأسف از درگذشت ناخدا سینمای ایران ادامه داد: با رفتن او، یکی از قاب‌های اصلی سینمای ایران فرو ریخت. من و بسیاری از شاگردان و دوست‌دارانش، سال‌ها امیدوار بودیم شاید باز هم فیلمی بسازد، یا کارگردانی دیگر فیلمنامه‌ای از او را به تصویر بکشد (اما افسوس) امروز نه تنها یک هنرمند را از دست دادیم، بلکه بخشی از شرافت و روح سینمای مان را نیز.

مارال بنی‌آدم با نگاهی انتقادی گفت: سینمای امروز ما، خسته و نیمه‌جان است، در تلاش برای برخاستن از دره‌ای

